



دریافت

در حباب کوچک
روشنائی خو در میفرسود
ناگهان پنجره پر شد از شب
شب سرشار از انبوه صداهاى تهی
شب مسموم از هرم زهرآلود تنفس ها
شب ...

در خیابان وحشت زده تاریک
یک نفر گویی قلبش را
مثل حجمی فاسد
زیر پا له کرد
در خیابان وحشت زده تاریک
یک ستاره ترکید
گوش دادم ...

نبضم از طغیان خود متورم بود
و تنم ...
تنم از وسوسه
متلاشی گشتن .

روی خط های کج و معوج سقف
چشم خود را دیدم
چون رطیلی سنگین
خشک میشد در کف ، در زردی ، در خفقان
داشتم با همه جنبش هایم
مثل آبی راکد
ته نشین میشدم آرام آرام
داشتم
لرد میبستم در گودالم

گوش دادم
گوش دادم به همه زندگیم
موش منفوری در حفره خود
یک سرود زشت مهمل را
با وقاحت میخواند
جیر جیری سمج و نامفهوم
لحظه ای فانی را چرخ زنان میپیمود
و روان میشد بر سطح فراموشی

آه ، من پر بودم از شهوت - شهوت مرگ
هر دو پستانم از احساسی سرسام آور تیر کشید
آه من به یاد آوردم
اولین روز بلوغم را
که همه اندامم
باز میشد در بهتی معصوم
تا بیامیزد با آن مبهم، آن گنگ ، آن نامعلوم

در حباب کوچک
روشنانی خود را
در خطی لرزان خمیازه کشید.

فروغ فرخزاد